۱۰. تعدد قرائات (۱۴۰۱/۰۹/۲۲)

سال تحصیلی (۱۴۰۱-۱۴۰۲) - سه‌شنبه، ۲۲ آذر ۱۴۰۱

- پیشگفتار (خلاصه)
- شواهد مبعّدِ تقیه ای بودن اجماع علماء شیعه بر جواز قرائات
- تصریح شیخ طوسی و شیخ طبرسی بر حق بودن وجوه قرائات
- شعار شدن جهر به بسم الله الرحمن الرحیم
- یک سوره دانستن «ضحی » و «الم نشرح»
- پیروی علماء شیعه از کار ابن مجاهد و ترویج قرائات سبع متواتر
- کراهت اصحاب و علماء شیعه از تجرید قرائت مفرده
- عدم تعیین یکی از قرائات «ملک» و «مالک» در سوره حمد
- به کار رفتن تعبیر «قال الله » ار بر دو قرائت متفاوت در روایات شیعه
- تعبیر « کل القرائتین حق » در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام
- واضح بودن تعدد قرائات در میان صحابه و تابعین و قرون اولیه اسلامی
- ملازمه بین تقیه‌ای بودن اجماع اصحاب و حمل تواتر به تواتر تا اصحاب قرائات
- اجماع فقهاء شیعه بر تواتر قرائات الی رسول الله ص تا قبل از قرن یازده
- استفاده از عدم آگاهی قراء از قرائت قاری دیگر برای در تواتر الی الشارع
- حل اشکال با توجه به معنای اختیاری القرائه و منشأ تواتری اختیارات قراء
- نسبت دادن قرائات به اختیار اجتهادی قراء در جواهر
- وجود مختار های متعدد قراء در بدنه اجتماع
- اهمیت افراد القرائة و التزام برآن نزد قرّاء

پیشگفتار (خلاصه)

شواهد مبعِّد تقیه ای بودن اجماع علماء شیعه بر جواز قرائات

صفحه پنجم بودیم. فرمودند:

> (قلت) یشیر بذلک إلی الأخبار الواردة فی ذلک کخبر سالم بن سلمة و غیره و کلامه ککلام الشیخ و الطبرسی و الکاشانی یعطی وجوب القراءة بهذه القراءات و إن لم تکن قرآنا رخصة و تقیة و فیه بعد و علی هذا فیحمل خبر الخصال المتقدم علی التقیة و کلام الأصحاب و إجماعاتهم علی التواتر إلی أصحابها لا إلیه صلی اللّٰه علیه و آله و سلم و ینحصر الخلاف فیمن صرح بخلاف ذلک کالشهید الثانی و غیره[1]

«و کلامه»؛ یعنی کلام وحید بهبهانی، **«ککلام الشیخ و الطبرسی و الکاشانی یعطی وجوب القراءة بهذه القراءات و إن لم تکن قرآنا رخصة و تقیة»؛** بهخاطر تقیه و رخصت اجازه دادهاند که اینها را بخوانیم. کلام وحید رخصتا را میرساند، مانعی ندارد. چون تقریباً حالت در عبارت شهید را دارند. اما اینکه کلام شیخ و طبرسی دال بر این باشد که اجماع رخصتا است، قبلاً عرض شد که اصلاً به این صورت نیست. شواهد روشنی بود.

---

[1]مفتاح الکرامة فی شرح قواعد العلامة(ط - دار الاحیاء التراث) ج۲ ص ۳۹۳

تصریح شیخ طوسی و شیخ طبرسی بر حق بودن وجوه قرائات

واضحترینش تصریح شیخ طوسی و طبرسی است به اینکه فرمودند «وجوه القرائات کله حق و کله صواب». با این تعبیری که شیخ در تبیان و در مجمع آوردهاند، نمیتوانیم بگوییم که شیخ میگویند این اجماع، اجماع تقیه ای و رخصت و مماشات است.

بله، از کلام مرحوم فیض در صافی و وافی بر میآید که اگر اجماعی باشد تقیهای است. البته ایشان فرمودهاند «وجوب القرائات»، درحالیکه مرحوم فیض قائل به وجوب نبودند. جلوتر عرض کرده ام که ایشان روی مبنای خودشان مختار القرائة طور دیگری شد. پس اینکه میفرمایند « **یعطی وجوب القراءة بهذه القرائات**»؛ کاشانی در صافی و در وافی وجوب قرائت اینها را قبول ندارند، الا در یک جا که قبلاً بحث کردیم. آن هم تنها در بحث قرائت بود که فرمودند واجب است که این حروف را طبق متواتر بخوانیم. این یک نحو تهافتی بود که قبلاً بحث کردیم. اینکه سر برسد ای نرسد ظاهرش بود؛ مواردی در مفاتیح الشرایع، در وافی و صافی بود که فرموده بودند هیچکدام یک از اینها تواتر ندارد. ظاهر فرمایش ایشان این میشد الا در همان بخش قرائت.

«و فیه بعد»! من طولش نمیدهم. فعلاً ده مورد به ذهنم آمده. در جلسات قبل هم عرض کرده بودم. عبارت مرحوم حکیم را خواندم. تفاوت در کلام صاحب جواهر را مکرر عرض کردم. در کتاب الصلاة ایشان میگویند تواتر نیست، تعدد نیست. اینها را میفرمایند. در کتاب نکاح میفرمایند که این قرائات ثابت میشوند و حرف شهید را میآورند.

شعار شدن جهر به بسم الله الرحمن الرحیم

نقض بسمله را هم عرض کردم؛ اگر اجماع رخصات و تقیات بود، اما در خصوص بسم الله یک دفعه شعار شیعه میشود؟! در خصوص بسم الله، خلاف قراء سبعه هم هست. حالا بحث آن را بعدا میآوریم. اگر اجماع رخصات و تقیات بود، چطور در بسم الله رخصات و تقیات نیامد؟! در آن جا رخصت و تقیه نیامد و شعار شیعه شد که نمیتوانید بسم الله را ترک کنید. ای حتی در استحباب آن؛ در صلات اخفاتیه ظهر و عصر، شعار شیعه این است که «الجهر بالبسمله». این شعار شیعه است. رخصت و تقیه تمام شد. هیچکدام از اینها نیست. بلکه «یستحب الجهر»، در اینجا ممامشات کنار رفت. اما در مورد کلمه «مالک» و «ملک» که وحی الهی است، باید ببینیم ملک وحی کدام یک از آنها را آورده ات در نمازبخوانیم؟ فقهای بزرگ به مشکل برخوردند و بگویند باید دو نماز بخوانیم! در استحباب شعار شد و ممامشات نبود و شیعه حرف خودش را زد.

یک سوره دانستن «ضحی » و «الم نشرح»

همین امروز در کشف الغطاء میدیدم. ایشان میفرمایند ما تابع قراء سبعه در قرائتشان هستیم، نه در مذاهب آنها. خیلی جالب است. بعد میگویند مذاهب قراء سبعه چیست. یکی از مذاهب آنها این است که سوره «ضحی» و «الم نشرح» را دو سوره میدانند اما نزد ما یکی است. ببینید در اینجا اجماع نیامد؟ در اینجا مماشات نبود؟ یعنی در موارد ریز شیعه حرف خودش را زده. اینها مبعدات این است که اجماع مماشات باشد.

تعبیرات تندی مانند «کذبوا اعداء الله» کردهاند. این «کذبوا» یعنی مماشات؟! یعنی تقیه؟! این مسعود ضال است، این مماشات و تقیه است؟! حرفها زده شده اما در کنارش شیعه اجماع داشتهاند.

شاگرد: اینها مشکل ساز نیست، این مشکل ساز است که بگویی قرائت شاذ را قبول نداری و آنها بگویند پس قرآن ما را قبول نداری و قرآن دیگری داری. جهر بسم الله و اینکه آن دو سوره را یک سوره قرار دادهاند خیلی مشکل ساز نیست.

استاد: ببینید شیعه میگوید ما قرآن شما را به «مالک» میخوانیم، یعنی قرآن را قبول ندارید؟! ما به قرائت عاصم میخوانیم، نه به قرائت اهل مدینه که «ملک» میخوانند. یعنی قرآن شما را قبول ندارید؟! چه فرقی میکند با بسم الله؟! میگویند حتماً باید بسم الله را بگویید. شیعه میگوید ما قرآن شما را که قبول دارید، قرائتتان را هم قبول دارید، قرائت «مالک» شما را قبول دارید. کجای این اشکال دارد؟!اگر شیعه بگوید ما قرآن شما را قبول ندارید، قرائت شما را قبول ندارید، درست است. اما شیعه میگوید ما احدی القرائات شما را قبول داریم که خود شما میگویید که مخیر هستید. کجای این مشکل ساز میشود؟!

پیروی علماء شیعه از کار ابن مجاهد و ترویج قرائات سبع متواتر

شاگرد: اگر مجموع را قبول نکنید... .

استاد: ببینید در فدکیه صفحهای به نام مفتاح المفاتیح هست؛ به نظرم دوازده امر هست که اگر هر کدام از آنها را ملاحظه کنید، میبینید که فکر برده و طول کشیده است. راجع به «ملک» و «مالک» دوازده مطلب هست که هر کسی روی آنها خوب تأمل کند، برایش واضح میشود که نمیتوانیم بگوییم «ملک» و «مالک» بهخاطر مماشات تعیین نشده است. بعد هم که تقیه رفع شد..؛ مطالب تازهای به ذهنم میآمد؛ اگر اجماع شیعه تقیه و رخصت بود، خیلی مناسب بود که در زمان ابن مجاهد رو شود. چون بزرگانی از علماء شیعه در آن زمان بودند. ابن مجاهد میخواست قرائات را هفت تا بکند. علماء میتوانستند همان زمان حرفشان را بزنند و بگویند اهل البیت ابی را گفتهاند. نه تنها نگفتهاند –تاریخش را نگاه کنید خیلی جالب است- کسانی که گرایش شیعی داشتند و کسانی که علماء بزرگ شیعه بودند، همه دنبال ابن مجاهد رفتند. من قبلاً عرض کردم مثلا ابوعلی فارسی گرایش تشیع دارد. ابن خالویه که خیلی روشن است که شیعی بوده. بعد از اینکه ابن مجاهد السبعه را نوشت، هر دو نفر آنها کتاب نوشتند به نام الحجه علی القرائات السبع. یعنی دنبال کار ابن مجاهد را بسیار محکم کردند؛ با چه چیزی؟ با ذکر احتجاجات برای این قراء سبعه.

دنبالهٔ آنها چه؟ شاگردان ابوعلی فارسی و ابن خالویه، مانند سید رضی، سید مرتضی–پدا نکردم که شیخ مفید شاگرد آنها بوده باشد- اینها بهوضوح حرف این اساتید را میگویند. من آوردم.

کراهت اصحاب و علماء شیعه از تجری قرائت مفرده

در فدکیه زحمت کشیدند کلمات سید مرتضی و سید رضی را در قرائات آوردهاند. ببینید اگر این اجماع مماشات بود، جایش نبود که آن وقت بگویند؟! زمان شیخ طوسی که دیگر تقیه نبود. در بغداد میگفتند که ما فقط به یک قرائت میخوانیم. و حال آنکه «کرهوا تجری القرائه»؛ اصلا حتی تعیین هم نکنید. کاشف الغطاء میگوید «و الرجحان لقرائة ابی لما روی انه... ». این رجحانی که کاشف الغطاء میگویند خلاف آن اجماعی است که شیخ الطائفه میگویند. شیخ الطائفه گفتند اجماع کردهاند که این قرائات جایز است و «کرهوا تجری القرائه». این «اجمعوا» بر سر «کرهوا» هم در میآید. یعنی علماء شیعه و بدنه شیعه یک کراهت اجماعی داشتند؛ «کرهوا تجری القرائه»؛ یعنی بگویید این قرائت و نه قرائت دیگر. اینها چیزهای کمی نیست. آن وقت تقیه باشد؟!لذا آقای حکیم این جمله خوب را داشتند.

عدم تعیین یکی از قرائات «ملک» و «مالک» در سوره حمد

شاگرد: احتمال ندارد که این تقیه حدوثا بوده باشد و به دلائل دیگری در بقاء خلاف این تقیه را نگفته باشند؟

استاد: من عرض کردم مرحوم محدث نوری در کتاب فصل الخطاب می‌گویند: چرا می‌گویید در واضحات اختلاف نمی‌شود؟! بعد شروع می‌کنند به مثال زدن. جالب این است که تمام مثال‌هایی که می‌زنند علیه خودشان است. همین فرمایش شما است. ایشان می‌گویند اذان، نماز میت، قنوت و خیلی از چیزها را ردیف می‌کنند. در تمام این مواردیکه ایشان گفته‌اند نظر شیعه معلوم است. شیعه تا آخر کار نیامدند بگویند ما داریم تقیه می‌کنیم. نظر شیعه معلوم است و شعار آنها معلوم است. چطور شد تقیه همه آنها بر طرف شد...؟! به غسل رجل هم مثال می‌زنند. امر محل ابتلائی بیشتر از وضو می‌شود؟ مرحوم نوری می‌گویند که مسلمانان اختلاف کرده‌اند. خب نظر شیعه معلوم نیست؟! وقتی «مالک» می‌خوانید در قرآن دست برده‌اید، چرا؟ شیخ الطائفه فرمودند تمام مصاحف عالم اسلام «ملک» بوده.

قبلاً عرض کردم. اصلاً نوشتن «مالک» برای زمانهای متأخر است که رسم الامالاء را آورده‌اند. البته در آن اختلاف است. طاهر خوشنویس و دیگران بودند. الآن در شروح عروه می‌گویند برگردیم و ببینیم در جای «ملک» نوشته شده بوده ای نه؟ گفته شده که در برخی از مصاحف «ملک» است! پناه بر خدا! چون در اران طاهر خوشنویس و امثال او «مالک» نوشته‌اند باید برویم ببینیم جای «ملک» بوده ای نه! در تبیان این از واضحات مطالب است، وقتی ما با چیزی انس می‌گیریم این واضحات کنار می‌رود. چون در تمام مصاحف «مالک» نوشته نشده بود. خب شیعه چه کار می‌کند؟ شیعه گفته «ملک» نوشته باشد، شیخ الطائفه و سائرین گفته‌اند که شما می‌توانید هر دو آنها را بخوانید. چرا؟ چون چهار نفر از قراء سبعه «ملک» خوانده‌اند و سه تا از آنها «مالک» خوانده‌اند. هر کدام را بخوانید جایز است. در نماز هم بر یء الذمه می‌شوید قطعاً. به تعبیر علامه حلی «بلاخلاف».

یادتان هست که عبارت ایشان را خواندم. فرمودند دو تا از اینها نزد من احب است ولو اگر به قرائت های دیگر هم بخوانند، «صحت صلاته بلاخلاف». این در حالی است که می‌گفتند ما در نماز باید قطعاً قرآن بخوانیم. باید قرآنیت آن قطعی باشد که من عند الله است. این را اول می‌گویند و بعد می‌گویند «صحت صلاته بلاخلاف». اینها چیزهای کمی نیست.

موارد دیگر را هم عرض می‌کنم. ببینید اگر اجماع رخصت و تقیه بود، بعد از اینکه شیخ در تبیان فرمودند امامیه می‌گویند حرف واحد است، قول ابن قتیبه را در توضیح احرف سبعه می‌آوردند؟! قول ابن قتیبه چه بود؟ این بود که اختلاف قرائات هفت نوع است. همه آنها را بیان کرد؛ وجوه قرائت مختلفی بود که قرائت شده بود. شیخ چه فرمودند؟ فرمودند اصلح الوجوه در معنای سبعة احرف این قول است. چرا؟ «لما روی عنهم علیهم‌السلام تجوز القرائة بما اختلف فیه القراء» یا «بما شاء بین القراء».

مرحوم آقای خوئی در التنقیح وقتی میخواهند روایات دال بر این طرف را بیاورند، اول آن همین قسمت تبیان و مجمع را میآورند. البته بعد میگویند که این مرسل است. شیخ که برای آن سند نیاوردهاند. شیخ مرسلا گفتهاند «روی عنهم تجویز القرائة بما اختلف فیه القراءة». خب اگر این اجماع ممالشات بود شیخ این تجویز را موید حرف ابن قتیبه قرار میدادند؟! ربطی پیدا نمی کرد. ما شیعیان رخصات اجماع کردهایم. ائمه هم که فرمودند تقیات و رخصات. پس حرف ابن قتیبه درست است. اینها چه ربطی به هم دارند؟! خود این استدلال شیخ بر تجویز ائمه برای تأیید ابن قتیبه دال بر این است که نزد شیخ طوسی اجماع شیعه، ممالشات نبوده است. اگر تقیه بود که تأیید نمیشد. اینها نکات بسیار مهمی در فهم آنها است.

به کار رفتن تعبیر «قال الله » ار بر دو قرائت متفاوت در رواىات شیعه

در کتابهایی که قدیم بین شیعه بوده، از تفسیر، از کتب حدیثی، قرائات را میآوردند. قبلاً هم عرض کردم. خود کافی شریف که در آن روایت حرف واحد آمده، به حمل شایع دو روایت از امام معصوم آمده که میفرمایند «قال الله». هر دو قرائت در کافی آمده و میگویند «قال الله». یعنی امام معصوم هر دو قرائت را میگویند «قال الله». در کجا؟ در همین کافی که روایت «کذبوا اعداء الله انما وه حرف واحد» را دارد. ما قبلاً از این بحث کردهایم و در فدکیه هم صفحهای هست.

ببینید خود کافی قرائات مختلف را میگویند «قال الله». «قل کما قال الله سلام علی آل یاسین». در زیارت هست.

تعبیر « کلا القرائتین حق » در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام

در جاهای دیگر هم هست. تفسیر الامام ولو شما آن را تضعیف کنید اما نمیتوانید انکار کنید که این تفسیر بین شیعه بوده. حال تضعیف کنید ولی اصل وجودش را نمیتوانید انکار کنید. کسانی هم که آن را تضعیف میکنند میگویند قبلاً بوده و یک واضعی آن را وضع کرده است. خود وجود این تفسیر که در دست علماء بایدی و اختلافات سنگینی بین آن ها سرش ایجاد شود. در این کتابی که ادبیاتش معلوم است و ریخت آن کتاب، کتاب شیعی است، میبینید که حضرت تصریح میکنند «قلوبان غُلف» و «قلوبان غُلُف»، «و کلا القرائتین حق لانهم قالوهما». بگویید امام این را نفرموده اند، خیلی خب. اما کتابی است که در بیئات شیعی بوده. کتابی بوده که در دست علماء شیعه بوده، ولو سر آن اختلاف بوده. مانند فقه الرضا. حال ای برای این بابویه است ای ... . اما در دست شیعه بوده. کتاب سنی نیست که هر کسی آن را بخواند. ولو آن را تضعیف کنند. ولی مفاد آن به «ارجلَکم» و «ارجلِکم» میرسد. هر دو قرائت درست است و بر آن هم حکم مترتب میشود.

بنابراین مورد دیگر این است که اگر اجماع شیعه رخصت و تقیه بود، در تأیید خلاف این اجماع رخصتی، تصریح نمیشد که «کلا القرائتین حق». «ارجلَکم» و «ارجلِکم» را آیه شریفه قرار بدهند. نظیر اینها زیاد است. جالب این است که خود مرحوم فیض در صافی اول میگویند که این قرائات نیست، بعد خودشان ذیل «غلف» همین حدیث را میآورند. چون مرحوم فیض کتاب تفسیر الامام را قبول دارند. شاید بخش معظمی از تفسیر صافی فیض نقل از تفسیر الامام است. معظم این تفسیر الامام در بحارالانوار نقل شده است. صاحب وسائل تفسیر الامام را قبول دارند. وحید بهبهانی چه تجلیلی از این تفسیر میکنند. همچنین مجلسی اول. وحید از جدشان نقل میکنند که لحنشان لحن تأیید است. من الآن نمیخواهم تأیید کنم. میخواهم بگویم این اختلاف بین آنها بوده است. در چنین کتابهایی نقل شده است.

شاگرد: صرف وجود این تفسیر علی فرض عدم انتساب، دال بر التزام اصحاب به مضامین آنکه نیست.

استاد: التزام نه. حتی کسانی که گفتهاند حسین به روح –از نواب اربعه- گفته است که من همه کتاب شلمغانی را قبول دارم مگر دو جا؛ آقایانی که در فقه الرضا تحقیق کردهاند گفتهاند چه بسا یکی از آن جاهایی که منظور ایشان است، آیه «ارجلَکم» و «ارجلِکم» است که هم غسل و هم مسح مانعی ندارد. اتفاقا آنها این را در بر کتاب میگیرند.

من میخواهم عرض کنم ولو ایشان این را در کرده ولی بین شیعه این کتاب بوده. خود علماء شیعه تا زمان متأخر که این کتاب چاپ شده و تحقیقاتی که بعد از علامه مجلسی راجع به این کتاب شده، به این تذکر دادهاند. خود مجلسیین که این کتاب در دستشان بوده و چقدر برای آن حرف

زده‌اند، این را به‌عنوان در کتاب قرار نداده‌اند. آن‌هایی که می‌خواستند کتاب را در کنند این حرف را زده‌اند. منظور من این است که ولو کتاب دروغ است و حرف شما درست است که مضامین آن موردتأیید نیست، اما این را می‌رساند کسی که می‌خواهد بر شیعه وضع کند، نمی‌آید خلاف تقیه مماشاتی آن‌ها را بیاورد. چون می‌گوید شیعه که می‌داند این تقیه است. من بگویم کل القرائتین حق؟! شیعه این را از من نمی‌پذیرد. چرا؟ چون شیعه اگر اجماعی هم داشته باشند، تقیه‌ای است. پس من که می‌گویم «کل القرائتین حق» شیعه از کتاب من فاصله می‌گیرد. منظور من روشن است؟ یعنی کسی هم که وضع کرده از ذهنیت شیعه می دانسته که اگر بگوید «کل القرائتین حق»، از او فاصله نمی‌گرفتند. این دال بر این است که اجماع، اجماع تقیه‌ای نبوده. اگر تقیه‌ای بود که این‌طور نمی گفت. و شواهد دیگری که هست. لذا این‌شان فرمودند «بُعد».

واضح بودن تعدد قرائات در میان صحابه و تابعین و قرون اولیه اسلامی

شاگرد: در کتابهایی که تا به حال نوشته شده آیا ما چنین چیزی داریم که به هفت نوع نوشته شده باشد؟ بگویید که منظور من هم این است و هم این است. همیشه اختلافات در نسخ بوده. ما چنین چیزی نداریم، نه در رواایات داریم و نه در کتب داریم، این چیزی که به هفت قرائت بیاید تنها در قرآن بوده؟ از راول خارج است. اگر وحی به هفت وجه قرائت شده باشد، تنها در قرآن خواهد بود. چون نه در رواایات داریم و نه در کتب معمولی.

استاد: در نقلی که از علامه طباطبایی در کتاب مهر تابان شده بود، ایشان رمز این را عرض سنوی قرآن گرفته بودند. البته در کلام ابن قتیبه در قرن سوم هم موجود است. ولی علامه طباطبایی در آخر یک جملهای دارند که ابن قتیبه ندارد. ایشان میگویند رمز اینکه جبرئیل هر سال بر حضرت عرض میکرد و حضرت هم برای او میخواندند –رواایتش دو جور است- این است که هر سالی که قرائت میشد قرائت خود جبرئیل با سال قبل فرق میکرد. بعد هم میگویند اینکه قرائت ابی معروف شده، اصلاً اینطور نیست. خود ابی چند مصحف و چند قرائت داشت. ابن مسعود هم همینطور بود. الآن ابن مسعود در سند عاصم قرار گرفته که ما میخوانیم و خودش هم مصحف دارد.

کتاب معانی القرآن فراء برای قرن دوم است. فراء اوایل قرن سوم وفات کرده. فراء در کتابش مکرر در مکرر میگوید «رایت فی مصاحف عبد الله»، «رایت فی مصحف عبدالله». یعنی آنها در دستها بوده که فراء همه آنها را میگوید. کتابش هم الآن موجود است.

بنابراین رمز اینکه یک کتاب چندبار خوانده شود، در بیان صریح علامه طباطبایی این است که میگویند ملک وحی آن را چند بار میآورد. و هر سال میآمد تا تفاوتها را بگوید. این در هیچ جا نیست؛ اگر شما در غیر کلام علامه طباطبایی پیدا کردید به من هم بگویید؛ نکته اختصاصی ایشان است؛ البته در مباحثه، عرض سنوی را طور دیگری معنا کردم. فایلهای آن هست. ولی ایشان میگویند رمز اینکه سال آخر جبرئیل دو بار عرضه کرد...؛ لذا حضرت فرمودند یوشک ان اقبض؛ اینچنین است که امسال سال آخر عمر من باشد، چون جبرئیل دوبار قرآن را بر من عرضه کرد؛ آقای طباطبائی میگویند یعنی حتی عرض پارسال با این سالی که شهادت حضرت پیش میآید دو نوع بود. اگر دو تا نبود که نیازی به عرض مجدد نبود. این نکته را ایشان در اینجا میگویند. موید آن هم حدیث جزیره خضراء بود که مرحوم مجلسی در بحارالانوار فرمودهاند. در خزینه نجف اشرف نسخه عتیقه ای از این جزیره خضراء هست. خب جزیره خضراء موافق و مخالف دارد. همه شنیدهایی. کتابهایی بر رد آن نوشته شده و کتابهایی بر اثبات آن نوشته شده. اما همان عرضی که داشتم در اینجا هم هست. یعنی رواایت جزیره خضراء بین سنی ها نبوده. در نجف بوده. بین شیعه بوده. خود صاحب فصل الخطاب در نجم الثاقبشان رواایت جزیره خضراء را برای ما ترجمه فارسی کردهاند. در این کتاب جزیره خضراء همین فرمایش شما را دارند.

علی بن فاضل مازندرانی که به جزیره خضراء رفته بود، می‌گوید وقتی خدمت سید شمس الدین رسیدم -که می‌گفتند از نوادگان حضرت است- حال که در اینجا که محضر شما هستم برخی از مسائل مختلف فیه شرعی و مسأله اختلاف قرائت را تطبیق بدهیم. او گفت که ابتدا از قرآن شروع کنیم. اول از قرآن شروع کردند. او وارد بود. خب در آن زمان علم رایجی بوده. می‌گوید هر چه می‌خواندم می‌گفتم عاصم به این صورت قرائت کرده، حمزه به این صورت قرائت کرده، نافع به این صورت قرائت کرده، او گفت **«انا لانعرف هوالاء»**؛ ما در جزیره خضراء نافع و عاصم نمی‌شناسیم. بعد توضیح داد و گفت «نزل القرآن علی سبعة احرف»، مکه و مدینه و ... همه بود. سال آخر عمر مبارکشان حضرت خواص از صحابه را صدا زدند؛ اسم هم می‌برد. اصلشان امیرالمؤمنین علیه‌السلام بود. جبرئیل آمد و مطابقت می‌کرد. «کلما مر بموضع فیه اختلاف بیّنه جبرئیل»؛ تبیین می‌کرد. نه اینکه بگوید یکی از آن‌ها است. تبیین کرد که این برای این است و این برای این است و خصوصیت این را دارد. یعنی قرائاتی که در سال‌های مختلف خود ملک وحی متعدد آورده بود را ذکر کرد.

بعد چه فرمود؟ جمله آخری ایشان است. گفت: **«فالکل قرائة امیرالمؤمنین»**؛ این هایی که می‌بینی –نافع و ... چه کاره اند- تمامش قرائت امیرالمؤمنین است. یعنی همانی است که ابن شهر آشوب در مناقب گفتند. گفتند کل قراء سبعه ترجع قرائاتهم الی امیرالمؤمنین.

این خیلی اهمیت دارد که ذهن ما در فضایی برود که قبلاً مأنوس بوده و فضای ما خلاف آن است. به فضایی برود کسانی که آن زمان بودند نزد اذهانشان یک امر واضحی بود که همه این قرائات را ملک وحی آورده است. نه زمان ما که نوع اذهان از این ابا‌ء دارد. خود علامه که در مجلس خصوصی گفتند، در کل المیزان یک جا اسم از آن نبرده اند. ایشان یک عمر مشغول بودند. از اول جوانی‌شان مشغول نوشتن بودند. هیچ کجا این را نگفته اند. ولی خب الآن آن فایل بیرون می‌آید که در بیست جا ایشان خلاف قرائت رایج را اختیار کرده. یعنی مختار ایشان در قرائت غیر از رایج شده است. این‌ها مواضعی است که در تحقیقات بعدی روشن شده است و الا خود ایشان هم نگفته اند.

ولی سابقا به این صورت نبوده است. یعنی در قرن اول، در قرن دوم تا قرن یازدهم، قبل از مجلسی اول تا اندازه‌ای که ما رجوع کردیم ذهنیت‌ها به این صورت نبوده. البته شما تتبع خودتان را ادامه بدهید. هر چه هم علیه اینها است ذکر کنید و برای ما هم بفرمایید.

«و فیه بُعد»؛ وجوهی که در ذهنم بود را گفتم. بقیه آن هم انشالله با ذکر شواهد ادامه پیدا می‌کند.

ملازمه بین تقیه‌ای بودن اجماع اصحاب و حمل تواتر به تواتر تا اصحاب قرائات

«علی هذا»؛ یعنی بنابر اینکه تقیه بعید است یا اینکه رخصت و تقیه باشد؟ یعنی بنابر اینکه اجماع شیعه تقیه و رخصت و مماشات باشد.**«فیحمل خبر الخصال المتقدم علی التقیة»؛** در خصال دو خبر بود. لازم نیست یکی از آن‌ها را حمل کنیم. چرا؟ چون امام علیه‌السلام فرمودند: «**ان القرآن نزل علی سبعة احرف و ادنی ما للامام ان یفتی علی سبعة اوجه**». این روایت مهم نیست...؛ فلذا وقتی می‌گویند «خبر الخصال» یعنی خصوص خبری که تسهیل را می‌گفت؛ وسّع علی امتی. روایت اول بود و قبلاً مفصل از آن بحث کردیم.

«**فیحمل خبر الخصال المتقدم علی التقیة**»؛ مفاد خبر تقیه می‌شود. چون آن را به نزول ملک وحی نسبت می‌داد، لذا آن هم تقیه می‌شد.

«و کلام الأصحاب و إجماعاتهم علی التواتر إلی أصحابها»؛ به اصحاب قرائات بر می‌گردد. یعنی شیعه که مدام می‌گوید متواتر است، یعنی قرائت عاصم، به عاصم متواتر است؛ قرائت نافع، به نافع متواتر است. اما از نافع تا پیامبر خدا به این صورت نبود. چون تقیه بوده و یکی از آن‌ها قرائت حضرت است. اجماعات آن‌ها هم به تواتر اصحاب قرائات حمل می‌شود.**«لا إلیه صلی اللّٰه علیه و آله و سلم و ینحصر الخلاف»؛** کسی که مخالف اجماع تقیه ای باشد، منحصر می‌شود در**«فیمن صرح بخلاف ذلک کالشهید الثانی و غیره»؛** شهید ثانی فرمودند «کل مما نزل بها روح الامین».

اجماع فقهاء شیعه بر تواتر قرائات الی رسول الله ص تا قبل از قرن یازده

خب همانطور که تصریح کردند آیا منحصر به شهید می‌شود؟ من عرض می‌کنم نه، درست است که در عبارت شهید تصریح آمده اما اینها در این فضا خیلی مهم است. کسانی که خواسته‌اند تعدد قرائات و تواتر قرائات را در کنند –مثل سید نعمت الله و سید صدر در شرح وافیه- گفته‌اند: «معظم المجتهدین من اصحابنا ذهبوا الی ان الکل مما نزل بها الروح الامین». پس یعنی سید جزائری و سید صدر رضوان الله علیهما می‌دانستند که در میان اصحاب امامیه شهید تنها نیست؛ بلکه همه آنها این را می‌گویند. واقعاً هم درست است.

خدا گواه است که من طلبه هفت-هشت سال است که مباحثه می‌کنم، چقدر صبر کردم تا ببینم دل بقیه همراه این تصریح شهید هست یا نیست. یعنی این قدر با وسواس بود. اما امروز که خدمت شما بی ادبی و پر گویی می‌کنم در ذهنم کالشمس است که شهید اولا، علامه حلی و دیگران همه حرف شهید را می‌زنند. اصلاً نزد آنها خندهدار است که ما بگوییم شاید اینها می‌گویند تواتر الی اصحابها؛ با کلمات علامه جور در نمی‌آید؛ من آنها را یک جا ندیده بودم؛ کمکم دیده بودم. همه آنها این را می‌گویند. و لذا است که سید نعمت الله و سید صدر درست می‌گویند؛ معظم المجتهدین من اصحابنا ذهبوا الی ان الکل مما نزل بها الروح الامین. درست می‌گویند. فقط می‌گویند «معظم المجتهدین» که در اینجا نیست. همانطور که مرحوم شیخ انصاری در رسائل فرمودند اگر تعدد قرائات از جانب خداوند باشد، کما هو المشهور... . شیخ چرا فرمودند «کما هو المشهور»؟ گمان من این است؛ و الا باید بگوییم کما مجمع علیه، در همه کلمات اجماع بوده. چرا شیخ در رسائل فرمودند «کما هو المشهور»؟ در کتاب الصلاة ایشان وجهش معلوم می‌شود. در کتاب الصلاة وقتی شیخ انصاری خواستند به میدان تواتر بروند، اول چیزی که گفتند این بود که شیخ الطائفه در تبیان تواتر را انکار کرده است. یعنی پشت گرمی صاحب جواهر و شیخ انصاری و امثال آنها این است که شیخ الطائفه در تبیان تواتر را انکار می‌کند، دیگر چه کسی جرأت مخالفت دارد؟! تمام. لذا در رسائل می‌گویند علی ما هو المشهور.

و حال آنکه شیخ که اصلاً آن را انکار نکرده بودند. این اشتباه صاحب حدائق بود. واضح و آشکار است که این اشتباه صاحب حدائق بوده. بعد از صاحب حدائق این عبارت در کتب آمد. در مفاتیح آسید محمد، در جواهر و سائر کتابها آمد که شیخ الطائفه در تبیان تواتر را انکار کرده‌اند. بحمدالله خلافش واضح و آشکار شد. خب اگر این حرف شیخ و این مطالب نبود مرحوم شیخ مثل مقدس اردبیلی در رسائل می‌گفتند «بل خلاف/ مجمع علیه». ولی این فضا خیلی سنگین شد.

«و ینحصر الخلاف فی من صرح بخلاف ذلک»؛ آنها می‌گویند که همه مجتهدین این تصریح را داشته‌اند. این تصریح در مفاتیح الاصول هم آمده. البته از شرح وافیه. در روضات الجنات هم آسید ابوالقاسم هم گفته‌اند. آقای شعرانی تعدد را آورده‌اند. من به گمانم این است که همین عبارت شیخ الطائفه که در تبیان فرمودند «و اما وجوه القرائات کله حق و کله صواب» در مرام تفاوتی

با عبارت شهید ندارد. بهخصوص این را ضمیمه کنید که قبلش گفتهاند «حرف واحد». قرطبی گفت تمام قراء سبعه هفت قرائت دارند اما همه این هفت قرائت حرف واحد است. یعنی در ذهنیت مفسرین، شیخ و ... بین این دو تهافتی نبود. مدام میگفتند حرف واحد است اما درعینحال میگفتند قرائات سبع متواتر الی رسول الله صلیاللهعلیهوآله است. چرا؟ چون این هفت قرائت، حرف واحد هستند. تفسیر قرطبی که این را میآورد خیلی روشن است؛ در اینکه در ذهنیت آنها بین این دو تهافت نبود. بر خلاف اینکه ما چند سال این تهافت را تصور داشتیم و توجیهات میآمد. الآن در مباحثه ما به این صورت واضح است که در ذهن آنها این تهافت اصلاً نبوده.

شاگرد: این رفع تهافت به چه صورت است؟

استاد: همه اینها مفصل هست. اگر خواستید در یک کلمه کوتاه میگویم. آنها میگفتند حرف واحد آنی است که ملک وحی از جانب خدا آورده؛ سبعة احرف آن توسعهای است که خدا داده و خود مسلمانان نقل به معنا کردهاند. لذا گفتم که ذهن شما شرطی شود؛ ابو حنیفه گفت چون سبعة احرف است، پس در نماز اختیارا میتوانید نماز را به فارسی بخوانید. پس چون حرف واحد است و نزل من عند واحد، شما چه کاره هستید که به این صورت معنا میکنید. قبلاً مفصل از اینها صحبت کردیم.

استفاده از عدم آگاهی قراء از قرائت قاری دیگر برای در تواتر الی الشارع

> و یؤید ذلک ما سمعته عن هؤلاء الجماعة من العامة و أن الظاهر من قولهم إن هؤلاء متبحرون أن أحدهم کان إذا برع و تمهر شرع للناس طریقا فی القراءة لا یعرف إلا من قبله و لم یرد علی طریقة مسلوکة و مذهب واضح متواتر محدود و إلا لم یختص به و وجب علی مقتضی الغالب فی العادة أن یعلم به الآخر المعاصر له لاتحاد الفن و عدم البعد عن المأخذ و کیف نطلع نحن علی تواتر قراءات هؤلاء و لا یطلع بعضهم علی ما تواتر إلی الآخر إن ذلک لمستبعد جدا[1]

در اینجا بحث‌های خیلی خوبی را مطرح می‌کنند، من ابتدا عبارت را می‌خوانم.

«و یؤید ذلک»؛ در اینجا صاحب مفتاح الکرامه در صدد این می‌روند که تواتر قرائات و تعدد قرائات را رد کنند.

«و یوید ذلک»؛ تأیید می‌کند که معنا ندارد که شیعه این اجماع را قبول داشته باشد و معنا ندارد که تواتر الی رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله باشد. تأیید می‌کند این عدم تواتر را، **«ما سمعته عن هؤلاء الجماعة من العامة»؛** زمخشری و به‌خصوص فخر رازی. منظورشان از «هولاء الجماعه» به‌خصوص فخر رازی است. مفاد حرف‌شان این بود:**«و أن الظاهر من قولهم إن هؤلاء متبحرون»؛** چرا اهل‌سنت هفت قرائت را می‌گویند؟ به‌خاطر این‌که این‌ها متبحر هستند. یعنی ذهن آن‌ها در این جهت اقیانوس است.چرا به این‌ها متبحر می‌گویند؟ توضیح می‌دهند:

«أن أحدهم»؛ این هفت نفر،**«کان إذا برع»**؛ در علم بارع و سرآمد می‌شد **«و تمهر»؛** وقتی ماهر می‌شد، **«شرع للناس طریقا فی القراءة»؛** در قرائت طریقی را ایجاد می‌کرد **«لا یعرف إلا من قبله»؛** این طریق تنها از طرف مثلاً عاصم ای ناقع شناخته می‌شد.

«و لم یرد»؛ عاصم و ناقع برای مردم طریقی را ایجاد می‌کرد که تنها از قبل او شناخته می‌شد و این طریق او **«لم یرد علی طریقة مسلوکة»؛** یعنی این طریق قبلاً سلوک نشده بود؛ خودش در آورده بود. ون بود. برای او بود. چون متبحر بود. این‌که می‌گویند آن‌ها متبحر بودند یعنی او می‌توانست طریقی را بیاورد.

«و مذهب واضح متواتر محدود و إلا»؛ اگر این‌طور نبود که طریق او باشد،**«لم یختص به»؛** چرا می‌گویند قرائت عاصم این است؟! یعنی برای عاصم است.**«و وجب علی مقتضی الغالب فی**

العادة أن یعلم به الآخر المعاصر له»؛ اگر عاصم مطلبی را می‌گفت باید این کتیری هم که معاصر او است، آن را بداند. درایّن‌صورت باید می‌گفتیم قرائت هر دو این است. چرا می‌گوییم عاصم؟ یعنی معاصر او این قرائت او را نمی‌داند و بلد نبوده.**«لاتحاد الفن»؛** فن قرائت یکی بود**«و عدم البعد عن المأخذ»؛** از اساتید و شارع فاصله‌ای نداشتند و همه می‌توانستند بگویند عن رسول الله، اما چرا می‌گفتند قرائت عاصم؟! پس معلوم می‌شود که برای خودش است. «مأخذ» یعنی شارع مقدس.

«و کیف نطلع نحن علی تواتر قراءات هؤلاء»؛ خیلی عجیب است. حالا ما می‌گوییم نافع و عاصم متواتر هستند، اما عاصم از قرائت نافع خبر نداشت و فقط قرائت خودش را می‌خواند. این خنده‌دار نیست؟!

شاگرد: مأخذ یعنی کسی که این قرائت را از خودش در آورده است؟

استاد: نه،**«أن یعلم به الآخر المعاصر له لاتحاد الفن و عدم البعد عن المأخذ»؛** یعنی هنوز فاصله زمانی از شارع نبود.

شاگرد: یعنی اگر این‌چنین نبود....

استاد: بله.

«و کیف نطلع نحن علی تواتر قراءات هؤلاء»؛ ما می‌فهمیم و می‌گوییم همه این هفت قرائت متواتر است، اما **«و لا یطلع بعضهم علی ما تواتر إلی الآخر»**؛ اما نمی‌داند که دیگری به این صورت می‌خواند؟!**«إن ذلک لمستبعد جدا»؛** این جدا مستبعد است.

---

[1]همان

حل اشکال با توجه به معنای اختیار القرائه و منشأ تواتری اختیارات قراء

> إلا أن یقال إن کل واحد من السبعة ألف طریقته من متواترات کان یعلمها الآخر لکنه اختار هذه دون غیرها من المتواترات لمرجح ظهر له کالسلامة من الإمالة و الروم و نحو ذلک فطریقته متواترة و إن لم تکن الهیئة الترکیبیة متواترة و بذلک حصل الاختصاص و الامتیاز[1]

«**إلا أن یقال**»؛ از جاهای طلائی و از جاهایی است که مثل قمر در عبارات ایشان، همین «الا ان یقال» ایشان است. مطلب خوب و درست و موافق با واقع است. همین «الا ان یقال» ایشان در جواهر آمده که بعداً برای شما میخوانم.

«الا ان یقال إن کل واحد من السبعة ألف طریقته من متواترات کان یعلمها الآخر»؛ قرائت نافع را عاصم هم میدانست. همه آنها میدانستند. اینها متواترات بود. عاصم مختار خودش در قرائت را از متواترات انتخاب میکرد. مختار عاصم عین مختار نافع نبود. به اصطلاح اختیار القرائه ای است که کاملاً از اذهان ما نامأنوس بود.

«لکنه اختار»؛ زیر این «اختار» خط بکشید. هر چقدر راجع به این تأمل کنید که مراد از اختیار در زمان قرن دوم را به دست بیاورید جا دارد. بخاطر اینکه ذهن ما کاملاً با آن نامانوس است. عرض کردم شادی حکمت عبارت اول ابن مجاهد را میآورد و میگوید ابن مجاهد گفته «اختلف الناس فی القرائه کما اختلفوا فی الآثار»، پس معلوم میشود ابن مجاهد یکی از آنها را قرآن می دانسته. گویا اصل بقیه مقدمه ابن مجاهد را نخوانده است. منظور او که تشبیه در این نیست. از اشتباه در عبارت ابن مجاهد یک کتاب نوشته است. الآن هم چاپ شده. درحالیکه ابن مجاهد اصلاً این را نمیگوید. دنبال آن را هم بخوان. «کما اختلف فی الآثار» را توضیح میدهد. لذا ابن جزری و غیر او همه تصریح میکنند که فرق اختیار القرائه با فتوای فقها این است: وقتی فقها اختلاف میکنند حرف یکی از آنها درست است، اما وقتی قراء اختلاف میکنند حرف همه آنها درست است. این تصریح اهل فن است. پس مختار یک قاری با مختار دیگری منافات ندارد. اختیار در آن زمان اصطلاحی بوده که جا افتاده بود و همه میفهمیدند که چه میگویند.

لذا است که ایشان میگویند: **«لکنه اختار هذه دون غیرها من المتواترات»؛** این اختیار بین آنها رسم بوده. ما باید بفهمیم که این اختیار بین آنها چه بوده. آن اختیار نزد آنها چه بوده؟« **لمرجح ظهر له کالسلامة من الإمالة و الروم و نحو ذلک**»؛ قرائت او متواتر بوده اما این را نداشته.ابن جزری گفت اختیار انس ای موانسة و حال آنکه اینها هم درست نیست. اینها را برای

توضیحش گفته‌اند. و الا درواقع حرف قرطبی درست است.

قرطبی در مقدمه تفسیرش حرف درستی را می‌زند و می‌گوید همین قرائ سبعه خودشان چند مختار دارند. حرف خیلی درست است. آن چه که مطابق واقع است همین است. این جور نبود ما که الآن می‌گوییم قرائت عاصم، تنها اختیار الانس و المواانسه باشد. در اقرائی که نسبت به حفص و ابن شعبه داشت، اینها مطرح بود. عاصم سی شاگرد داشت. اینها مختارهای مختلفی داشتند. قرطبی درست می‌گوید. این جور نیست که بگوییم هر کدام از سبع تنها یک مختار داشتند. این حرف با واقعیت وفق پیدا نمی‌کند.

«**فطریقته متواترة و إن لم تکن الهیئة الترکیبیة متواترة**»؛ هیئت ترکیبیه یعنی اختیار او با آن تبحری که داشته. این هم قبول نیست. یعنی حتی اگر در آن زمان مختارهای او را هم می‌دیدید، مختار او به نحوی در بستر جامعه بود؛ شاگردان از او گرفته بودند و در خصوص آن، اسم از او می‌بردند.«**و بذلک حصل الاختصاص و الامتیاز**»؛ که گفتیم قرائت عاصم است.

---

[1]همان

نسبت دادن قرائات به اختیار اجتهادی قراء در جواهر

حال به عبارتی می‌رسیم که کار مشکل می‌شود. فعلاً آن را می‌گوییم تا بعداً بررسی کنیم. فرموده‌اند:

> و إن صح ما نقله الرازي من منع بعضهم الناس عن قراءة غيره اشتد الخطب و امتنع الجواب و الشهيد الثاني أجاب عما أشكل على الرازي كما سمعت بأنه ليس المراد بتواتره أن كل ما ورد من هذه السبع متواتر بل المراد انحصار المتواتر الآن فيما نقل من هذه القراءات فإن بعض ما نقل عن السبعة شاذ فضلا عن غيره كما حققه جماعة من أهل هذا الشأن انتهى و قال سبطه بعد نقل هذا عنه هذا مشكل جدا لكن «لكون ظ» المتواتر لا يشتبه بغيره كما يشهد به الوجدان انتهى[1]

فخر رازی گفت یک قاری در گوش دیگری می‌زد، هر کسی هم قرائت او را می‌خواند او را دعوا می‌کرد. «یمنعون»؛ می‌گفت چرا آن را می‌خوانی؟!

«**و إن صح ما نقله الرازي من منع بعضهم الناس عن قراءة غيره**»؛ می‌گفت به آن صورت نخوانید. اگر متواتر بود که دیگر نمی‌توانستند از متواتر نهی کنند. او که از متواتر نهی نمی‌کند.«اشتد الخطب»؛ یعنی کار مشکل می‌شود.«و امتنع الجواب»؛ البته در پایین صفحه می‌بینید که می‌گوید «ولا یسمع ذلک الا من رازی». می‌گوید این فخر رازی حرفی زده که احدی با او موافق نیست. خیلی جالب است.

آن چه که می‌خواهم در آخر وقت عرض کنم این است: شما بعداً نگاه کنید. در جواهر همین مطلب را می‌آورند؛ جلد نهم، صفحه ۲۹۱. ایشان در این صفحه «لایقال» دارند و در صفحه ۲۹۳، «انا نقول» دارند. اولاً، ثانیاً، ثالثاً و رابعاً. این فرمایش ایشان است. در رابعاً تا صفحه ۲۹۵ بحث می‌کنند. در صفحه ۲۹۵ می‌گوید: «**وبالجملة من أنكر التواتر منا ومن القوم خلق كثير**». در صفحه ۲۹۶ می‌گوید: «ومن المستبعد جدا أنا نطلع على التواتر وبعضهم لا يطلع على ما تواتر إلى الآخر»؛ همین عبارت مفتاح الکرامه است. اینطور نیست که مفتاح الکرامه را در اینجا ندیده باشند. همان جا که لایقال را می‌گوید عبارتشان این است:«**وفي مفتاح الكرامة أن أصحابنا متفقون على عدم جواز العمل بغير السبع أو العشر إلا شاذ منهم**»؛ پس مفتاح الکرامه در دست صاحب جواهر بوده. در صفحه ۲۹۲ از آن اسم می‌برند و نقل اتفاق صاحب مفتاح الکرامه را می‌گوید و بعد به صفحه 296 می‌آیند و می‌گوید: «**ومن المستبعد جدا أنا نطلع على التواتر وبعضهم لا يطلع على ما تواتر إلى الآخر**»؛ همین مستبعدی است که الآن خواندیم.

عبارات فخر رازی را هم می‌آورند «**ويمنع من أن يغلط بعضهم بعضا في قراءته ، بل ربما يؤدي ذلك إلى الكفر كما اعترف به الرازي في المحكي من تفسيره الكبير، ودعوى أن كل واحد من هؤلاء ألف قراءته من متواترات رجحها على غيرها، لخلوها عن الرومالإشمام ونحوهما**»؛ که در مفاتح الکرامه هم بود،«**وبه اختصت نسبتها اليه كما ترى تهجس بلا دريه**»؛ این «الا ان یقال» مطلب درستی است اما ایشان می‌گویند «تهجس بلادریه» است. تهجس یعنی بدلیل حرف زدن. صاحب جواهر این را می‌گویند اما عجیب مطلب بعدی است:

«**فإن من مارس كلماتهم**»؛ هر کسی با کلمات اهل قرائت ممارست کند... . حرف ایشان در اینجا خیلی عجیب است. آن را هم به ممارست نسبت می‌دهند! آن هم حرف مثل صاحب مفاتح الکرامه ای را. «**علم أن ليس قراءتهم إلا باجتهادهم**»؛ این حرف خیلی عجیب است. شما در منزل آن را چند بار بخوانید. من که اینجا را می‌دیدم به یاد فرمایش حاج آقای بهجت افتادم. وقتی جواهر را می‌خواندند مکرر می‌گفتند حالا اگر ما این حرف را زده بودیم صاحب جواهر با ما چه می‌کرد! حاج آقا زیاد می‌گفتند که اگر ما این حرف را زده بودیم صاحب جواهر با ما چه کار می‌کردند! چون قلم صاحب جواهر معلوم است.

می‌گویند: «**فإن من مارس كلماتهم علم أن ليس قراءتهم إلا باجتهادهم**»؛ چه ممارستی؟! کجا؟! لیس الا باجتهادهم؟! یعنی هفت نفر اجتهاد کردند و همه مسلمانان هم از آنها خواندند؟!

«**وما يستحسنوه بأنظارهم كما يومي اليه ما في كتب القراءة**»؛ حالا استدلال ایشان را ببینید:«**من عدهم قراءة النبي صلىاللهعليهوآلهوسلم وعلي وأهل البيت عليهمالسلام في مقابلة قراءتهم**»؛ می‌گویند قرائة النبی کذا و قرائة عاصم کذا. چرا این را می‌گویند؟ در ذهنشان این است که حرف واحد است. می‌گویند قرائة النبی آن است، پس معلوم می‌شود که عاصم از جیب خودش در آورده است.

«**ومن هنا سموهم المتبحرين**»؛ این را صاحب مفاتح الکرامه گفتند.«**وما ذاك إلا لأن أحدهم كان إذا برع وتمهر شرع للناس طريقا في القراءة لا يعرف إلا من قبله ، ولم يرد على طريقة مسلوكة ومذهب متواتر محدود، وإلا لم يختص به، بل كان من الواجب**»؛ این عین عبارت مفاتح الکرامه قبل از «الا ان یقال» است. این «علم» ایشان یک فضایی است. ببینید در کتابهای فقهی بعد از قرن یازدهم به اینجا می‌رسند. ای در البیان مرحوم خوئی عجائب عباراتی است. ایشان می‌گویند این قرائات یک سند درست ندارند. اصلاً سند ندارند. در البیان آوردیم و خواندیم. در التنقیح هم گفته بودند. تا سید می‌گویند قرائات سبع، ایشان می‌گویند این قرائات سبع اصلاً سند ندارد. من همان وقت مقدمه مجمع را خواندم؛ در مقدمه گفته‌اند این هفت تا را به این خاطر که سند متصل محکم دارند، انتخاب کرده‌اند. اما ایشان در البیان می‌گویند که هیچ سندی ندارد. اینها در فضا علمی عبارات کمی نیست که بیایی و مورد استناد دیگران هم قرار بگیرد و در کنارش آن حرفها زده نشود.

حالا فضای ما و تلاش من طلبه این است که تا اینها را می‌گویند، در کنارش از کلمات علماء بزرگ را بگذاریم که این جا نگیرد و در اذهان همه نماسد و نگویند ایشان فرموده‌اند «معلوم می‌شود که همه آنها از انظار خودشان بوده». لذا باید در مقابلش کلمات دیگران هم بیاید. این کاری است که ان شالله نزد خداوند محبوب است.

شاگرد: معنای اینکه همه اختیار می‌کردند را چه فرمودید؟

استاد: در فدکیه عنوان «معنی الاختیار» هست. هر چه جمع‌آوری شده هنوز یک دهمش هم نشده. ولی آن جا را نگاه کنید.

هامان [1]

وجود مختار های متعدد قراء در بدنه اجتماع

شاگرد: فرمودی که این مختارها هم خودش در جامعه وجود داشته؟

استاد: بله، اینها از کار ابن مجاهد مانوس شد. خود ابن مجاهد دو راوی را نیاورده است. اساس این مانوس ها از دانی شروع شد. دانی و معاصرش مکی بن ابیطالب؛ مکی تبصره را نوشت و دانی هم التیسیر را نوشت. این دو قراء سبعه ای که ابن مجاهد آورده بود، به جای چند راوی منحصر در دو راوی کردند. بعد گفتند مختار عاصم این است. بعد گفتند در پانصد مورد حفص و راوی دیگر عاصم با هم اختلاف دارند، پس مختار عاصم کدام یک از آنها است؟!ببینید یعنی مختار عاصم در هر دو روایت حفص و ابوبکر بن شعبه، بود، مختار عاصم بود و در جامعه هم بود. سی شاگرد دیگرش هم جا نگرفته اما موجود است. یعنی اگر شما پی بگیری همانی است که شهید ثانی در علوش در قرائات، فرمودند بعضی از قرائات قراء سبعه شاذ است. اما ما به حفص و ابن شعبه زدیم! درحالیکه اشتباه فاحشی بود. جلسه بعد میخوانیم میگویند تناقض دارد. کجا تناقض دارد؟! در یک کتاب و یک عبارت از مقاصد العلیه که تناقض نمیگوید!

شاگرد: این مختارها را میتوان تا زمان پیامبر در گیری کرد و گفت خود حضرت به این صورت خواندهاند؟ هیئت ترکیبیه منظورم هست.

استاد: بله، مواردی هست که میتوان یک مختار او را با همین هیئت ترکیبیه به قرائت اقرائی خود پیامبر صلیاللهعلیهوآله رساند. فقط کار میخواهد. یعنی آدم باید یک ایده ای را در نظر بگیرد و از کتب و شواهد و سائر چیزها برای آن دلیل بیاورد. من به گمانم میشود.

اهمیت افراد القرائة و التزام برآن نزد قرّاء

شاگرد۲: یعنی اختلاف حفص و ابوبکر هر دو مختار عاصم بوده؟

استاد: بله، سی شاگرد دیگر هم دارد.

شاگرد۲: این خلاف ظاهر نیست؟ چون باید حداقل در یک مورد هم دو نقل کرده باشند و بگوینددر اینجا به دو وجه خوانده شود.

استاد: ببینید از روز اول بحث مهمی بوده. این اختیار القرائة بعنوان اختیار کمرنگ بوده. بلکه بعداً در کلاسهای علوم قرآنی اختیار پررنگ شد. زمان خود عاصم و نافع آن چه که خیلی پر رنگ بوده، افراد القرائة بوده. اصلاً رسمشان بوده به این صورت نبوده که الآن ما مینشینیم و عبد الباسط به چند قرائت میخواند. بههیچوجه. مواظبت داشتند بر افراد القرائة. یعنی وقتی مینشستند و میخواندند اصلاً دو قرائت را ذکر نمی کردند. رسم جا افتادهای بوده. دانی میگوید. بعد هم ابن جزری میگوید. میگوید «حتی قصرت الهمم»؛ میگوید وقتی همت ها بود –جالب است که شهدی ثانی هم میگویند- افراد القرائة میکردند در هفت جلسه جدا. یعنی یک جا مینشست و افراد القرائة میکرد. یک قرائت میکرد تا آخر میرفت. دفعه بعدی میآمد و قرائت دیگری را میخواند. بعد میگوید «قصرت الهمم»؛ استاد دید که چارهای نیست، اگر بخواهم رها کنم و دوره بعدی بروم دیگر تمام میشود. لذا است که در یک جلسه اقراء چند قرائت را ذکر میکردند. این افراد القرائة بحث بسیار مهمی بوده و در علم قرائات یک بابی برای خودش است. متأسفانه اصلاً اینها به گوش ما نخورده است. الآن طلبه که به حوزه میآید به گوشش سیبویه و کسائی خورده که نحوی هستند. اما به گوش او نخورده که یکی از قراء سبعه کسائی است. اگر بگویند از قراء سبعه هست، میگویند نمیدانیم. چرا؟ چون شاطبیه به گوش او نخورده است. و حال آنکه شهدی و ... از روزهای اول اینها را میخواندند. این نقصی است. حالا چه زمانی برگردد. رسمی که قبل از قرن یازدهم در حوزهها بوده و اینکه دوباره همان کتب درسی برگردد، خیلی اهمیت دارد .

والحمد لله رب العالمین